

عوامل انکار معاد در سوره‌ی قیامت

چکیده

موضوع پژوهش حاضر، عوامل انکار معاد در سوره‌ی قیامت می‌باشد. هدف اصلی از نگارش این پژوهش، بررسی صفات روز رستاخیز، ریشه‌ها و عوامل انکار معاد با توجه به سوره‌ی قیامت بوده است که این مهم به علت غفلت مردم از قیامت و معاد و تمایل به بی‌بندوباری و هوسرانی ضرورت و اهمیت خاص خود را می‌طلبد.

معاد از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ به طوری که یک سوم آیات قرآن به این موضوع پرداخته است. در قرآن کریم یکی از سوره‌هایی که بر محور مسأله‌ی معاد است، سوره قیامت می‌باشد که در این سوره، پس از بیان حوادث عجیب و هولناک قیامت و وضع حال نیکوکاران و بدکاران، به علل انکار قیامت می‌پردازد.

نتیجه‌ی حاصله از انجام این پژوهش عبارت است از این که منکرین معاد و قیامت، دلیل قانع‌کننده برای انکار این موضوع مهم ندارند و می‌خواهند با انکار آن، دست خود را برای ارتکاب هرگونه بی‌بندوباری و بهره‌گیری بی‌قید و شرط از دنیا باز گذاشته و غرایز حیوانی خود را اشباع کنند.

کلید واژگان: معاد، آثار اعتقاد، سوره قیامت، عوامل انکار.

طرح بحث

مسئله‌ی یادآوری معاد و حوادث مربوط به قیامت در قرآن به صورت مکرر و با بیانات گوناگون، خود حاکی از اهتمام ویژه‌ی کتاب الهی به این اصل مهم اعتقادی و ضرورت ایمان به قیامت است. تبیین مسئله‌ی معاد و طرح موضوعات مربوط به آن در قرآن به صورت مبسوط نیز تفضلی الهی است تا آدمی با شناخت معاد و عالم پس از مرگ، آمادگی ورود به جهانی را که نامأنوس بوده و از سنخ جهان مادی نیست، کسب کند. حقیقتی که بدون باور داشتن آن، نائل آمدن به سعادت ابدی میسر نخواهد بود تا آنجا که حتی می‌توان ادعا کرد که تمام تلاش پیامبران در جهت تعالی و قرب انسان به خدا و سعادت ابدی او بدون دعوت به معاد، امری ناممکن بود.

قرآن هرچه را از مسائل مربوط به معاد، که در جهت هدایت بشریت لازم بوده، مطرح ساخته است؛ زیرا هدف اصلی نزول قرآن هدایت انسان به سعادت ابدی است و سعادت ابدی هم برای آنان بدون اعتقاد به معاد میسر نخواهد بود و لذا یکی از اصول مهم اعتقادی مطرح شده در قرآن، معاد است.

اما قرآن کریم برای ممانعت از فرار برخی افراد از مسئولیت و ترجیح دادن و برگزیدن راحتی دنیوی بر سعادت اخروی و به طور کلی، انکار آخرت در لابه‌لای آیات گوناگون، مسئله‌ی پیامدهای دنیوی یا اخروی انکار معاد را به صورت واضح تبیین نموده است تا حتی المقدور راه انحراف افراد و انکار معاد از سوی آنان را مسدود سازد و آنان را به سعادت ابدی، که بدون ایمان به معاد امکان ندارد، رهنمون کند؛ به هر حال، از منظر قرآن، ایمان نداشتن به معاد، پیامدها و تأثیرهای منفی زیادی در زندگی دنیوی و اخروی آدمی بر جای می‌گذارد. حتی پیامدهای دنیوی هم می‌تواند پیامدهای اخروی انکار معاد محسوب شود که در سوره‌ی قیامت به برخی از این پیامدها اشاره شده است. از جمله: محرومیت از معارف الهی،



هم‌نشینی با شیطان، حبط اعمال و... .

این سوره با دو سوگند پر معنی آغاز شده، می‌فرماید:

«لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» سوگند به روز قیامت

«وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» و سوگند به نفس ملامتگر (و وجدان بیدار که رستاخیز حق

است)

که رستاخیز حق است و همه شما در قیامت برانگیخته می‌شوید و به سزای اعمالتان می‌رسید! در مورد رابطه این دو سوگند با هم باید بگوییم: حقیقت این است که یکی از دلایل وجود «معاد» وجود «محکمه وجدان» در درون جان انسان است که به هنگام انجام کار نیک روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می‌کند، و از این طریق به او پاداش می‌دهد، و به هنگام انجام کار زشت یا ارتکاب جنایت روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می‌کند، به حدی که گاه برای نجات از عذاب وجدان اقدام به خودکشی می‌کند.

وقتی «عالم صغیر» یعنی وجود انسان در دل خود محکمه و دادگاه کوچکی دارد، چگونه

«عالم کبیر» با آن عظمتش محکمه عدل عظیمی نخواهد داشت؟

و از اینجاست که ما از وجود «وجدان اخلاقی» پی به وجود «رستاخیز و قیامت»

می‌بریم و نیز از همین جا رابطه جالب این دو سوگند روشن می‌شود، و به تعبیر دیگر سوگند

دوم دلیلی است بر سوگند اول. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۴-۱۳۸۷، ج ۲۵، ص ۲۷۵)

الف. عوامل انکار معاد

۱. پندار عدم امکان بازسازی جسم انسان

از بررسی آیات ۳ و ۴ سوره می‌توان به مطلب رسید که کفار این گونه می‌پنداشتند که



خداوند قادر بر بازسازی جسم انسان بعد از مرگ نمی‌باشد و همین را بهانه کرده بودند و که به معاد ایمان نداشته باشند.

«أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (قیامت/ ۳ و ۴)

این اولین دلیل انکار روز قیامت است که خداوند ان را به صورت استفهام انکاری بیان می‌کند که انسان‌ها (کفار) این‌گونه می‌پندارند که خداوند قادر بر انجام بازسازی نیست که در ادامه همان آیه خداوند پاسخ می‌دهد که این‌گونه نیست و ما قادریم حتی سرانگشتان شما را بازسازی نماییم.

در رابطه با همین آیات در روایتی آمده است که یکی از مشرکان که در همسایگی پیامبر (ص) زندگی می‌کرد به نام علی بن ابی‌ریبعه خدمت حضرت آمد و از روز قیامت سؤال کرد که چگونه است؟ و کی خواهد بود؟ سپس افزود: اگر آن روز را من با چشم خودم ببینم باز تصدیق تو نمی‌کنم، و به تو ایمان نمی‌آورم! آیا ممکن است خداوند این استخوان‌ها را جمع‌آوری کند؟ این باور کردنی نیست! اینجا بود که آیات فوق نازل شد و به او پاسخ گفت و لذا پیغمبر (ص) درباره این مرد لجوج معاند می‌فرمود:

«اللهم اكفني شر جاری السوء» خداوندا شر این همسایه بد را از من دور کن.

(مراغی، ۱۹۸۵، ج ۲۶، ص ۱۴۶)

نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن نیز به چشم می‌خورد، از جمله در آیه ۷۸ سوره یس می‌خوانیم: یکی از منکران معاد قطعه استخوان پوسیده‌ای را به دست گرفته بود و به پیغمبر (ص) می‌گفت: من یحیی العظام و هی رمیم؛ چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟

ضمناً تعبیر به یحسب (از ماده حسابان به معنی گمان) اشاره به این است که این منکران هرگز به گفته خود ایمان نداشتند بلکه تنها بر پندار و گمان‌های واهی و بی‌اساس تکیه



می‌کردند.

اما ببینیم چرا در جواب خداوند به منکران مخصوصاً روی استخوان‌ها تکیه شده است؟ این به خاطر آن است که اولاً دوام استخوان بیش از سایر اعضا می‌باشد، و لذا هنگامی که بپوسد و خاک شود و ذرات غبارش پراکنده گردد امید بازگشت آن در نظر افراد سطحی کمتر است.

ثانیاً استخوان مهم‌ترین رکن بدن انسان می‌باشد، چرا که ستون‌های بدن را استخوان‌ها تشکیل می‌دهند، و تمام حرکات و جابجایی و فعالیت‌های مهم بدن به وسیله استخوان‌ها انجام می‌گیرد، کثرت و تنوع و اشکال و اندازه‌های مختلف استخوان‌ها در بدن انسان از عجایب خلقت خداوند محسوب می‌شود، و ارزش یک مهره کوچک پشت انسان هنگامی ظاهر می‌شود که از کار بیفتد و می‌بینیم که تمام بدن را فلج می‌کند.

بنان در لغت هم به معنی انگشتان آمده، و هم به معنی سرانگشتان (انیس، ۱۹۰۸م، ذیل کلمه بنان) و در هر دو صورت اشاره به این نکته است که نه تنها خداوند استخوان‌ها را جمع‌آوری می‌کند، و به حال اول بازمی‌گرداند، بلکه استخوان‌های کوچک و ظریف و دقیق انگشتان را همه در سر جای خود قرار می‌دهد، و از آن بالاتر خداوند حتی سرانگشتان او را به طور موزون به صورت نخست بازمی‌گرداند.

این تعبیر می‌تواند اشاره لطیفی به خطوط سرانگشت انسان‌ها باشد که می‌گویند کمتر انسانی در روی زمین پیدا می‌شود که خطوط سرانگشت او با دیگری یکسان باشد، یا به تعبیر دیگر خطوط ظریف و پیچیده‌ای که بر سرانگشتان هر انسانی نقش است معرف شخص او است، و لذا در عصر ما مسئله انگشت‌نگاری به صورت علمی در آمده، و به وسیله آن بسیاری از مجرمان شناخته شده، و جرم‌ها کشف گردیده است، همین قدر کافی است که مثلاً یک سارق هنگامی که وارد اتاق یا منزلی می‌شود دست خود را بر دستگیره در، یا شیشه اتاق یا قفل و صندوق بگذارد و اثر خطوط انگشتانش روی آن بماند، فوراً از آن نمونه‌برداری کرده، با



سوابقی که از سارقان و مجرمان دارند مطابقه نموده و مجرم را پیدا می کنند. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۴-۱۳۸۷، ج ۲۵، ص ۲۷۷)

در آیات متعدّد قرآن می خوانیم که مخالفان و منکران معاد هیچ دلیل و برهان علمی برای انکار قیامت ندارند، بلکه تنها زنده شدن را بعید می دانند که ما نمونه های آن را در اینجا بیان می کنیم:

«وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (جاثیه/۲۴)

کسانی که منکر معاد هستند هیچ گونه دلیل علمی ندارند، تنها با خیال و گمان حرف هایی می زنند.

«زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُعْثُوا» (تغابن/۷)

کفار گمان می کنند که بعد از مرگ دیگر زنده نمی شوند.

«إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَأَنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» (سجده/۱۰)

آیا هرگاه ما مرده و پوسیده شدیم و ذرات بدن ما در زمین پراکنده و گم شد، دوباره آفریده می شویم؟!

«إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَأَنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» (مؤمنون/ ۳۵ و ۸۲؛ نمل/۶۷؛ صافات/۱۶ و ۵۳)

آیا هرگاه ما بعد از مرگ پوسیده و خاک شدیم باز هم زنده می شویم؟!

با توجه به گفته های مخالفان می بینیم که تنها بهانه آنها استبعاد و بعید دانستن قیامت است، لیکن قرآن جواب های روشنی به آنها می دهد که ما نمونه هایی از آن را در بحث (امکان معاد) بیان کردیم و در اینجا هم حدیثی را اضافه می کنیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّبِيعَ فَانْكُرُوا ذِكْرَ النَّشُورِ» هرگاه فصل بهار را مشاهده می کنید زیاد به یاد قیامت و زنده شدن بعد از مرگ خودتان باشید. آیات قرآن هم مکرر این



مسئله را دنبال می کند که زنده شدن مردگان چیزی است مثل زنده شدن زمین و درختان. آری، دلیل انکار معاد همان است که انسان ایمان به قدرت خداوند ندارد، لذا قرآن برای مخالفان نمونه‌هایی از قدرت الهی را نقل می کند و می فرماید:

همان قدرتی که تو را ساخت می تواند متلاشی کرده و دوباره از نو بسازد و ناگفته پیداست که متلاشی و بهم پیوستن از اصل آفریدن آسان تر است (گر چه برای خدا هیچ کاری، مشکل نیست). (مطهری، ۱۳۶۲، ص ۴۵)

۲. تکلیف گریزی

دومین عامل که ان را می توان از آیات ۵ و ۶ برداشت کرد این است که انسان‌ها برای اینکه به بی بند و باری خود ادامه دهند معاد را انکار می کنند.

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»

در این آیه به یکی از علل حقیقی انکار معاد اشاره کرده، می فرماید:

چنین نیست که انسان در قدرت خداوند بر جمع استخوان‌ها و زنده کردن مردگان تردید داشته باشد، بلکه هدفش از انکار این است که ما دام العمر گناه کند. «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»

انسان می خواهد از طریق انکار معاد، کسب آزادی برای هر گونه هوسرانی و ظلم و بیدادگری و گناه بنماید، هم و جدان خود را از این طریق اشباع کاذب کند، و هم در برابر خلق خدا مسئولیتی برای خود قائل نباشد، چرا که ایمان به معاد و رستاخیز و دادگاه عدل خدا سد عظیمی است در مقابل هر گونه عصیان و گناه، او می خواهد این لجام را بر گیرد و این سد را در هم بشکند و آزادانه هر عملی را خواست انجام دهد.

این منحصر به زمانهای گذشته نبوده است، امروز هم یکی از علل گرایش به مادیگری



و انکار مبده و معاد، کسب آزادی برای فجورو گریز از مسئولیتها، و شکستن هر گونه قانون الهی است، و گرنه دلایل مبده و معاد آشکار است.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که در توضیح معنی این آیه فرمود:

«يُقَدِّمُ الذَّنْبَ وَ يُؤَخِّرُ التَّوْبَةَ وَ يَقُولُ سَوْفَ أَتُوبُ»

آیه اشاره به کسی است که گناه را مقدم می‌دارد و توبه را به تاخیر می‌اندازد و می‌گوید بعدا توبه خواهم کرد. (قمی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۹۶)

بعضی نیز گفته‌اند منظور از فجور در آیه، تکذیب است، بنا بر این معنی آیه چنین می‌شود: انسان می‌خواهد قیامت و رستاخیز را که در پیش روی او قرار دارد تکذیب کند، ولی تفسیر اول مناسبتر است. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۴-۱۳۸۷، ج ۲۵، ص ۲۸۰)

و به دنبال آن می‌افزاید: لذا می‌پرسد قیامت کی خواهد بود؟! «يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ».

آری او برای گریز از مسئولیتها استفهام انکاری در باره وقت قیام قیامت می‌کند، تا راه را برای فجور خود بگشاید.

این نکته لازم به یادآوری است که سؤال آنها از وقت بر پا شدن قیامت نه به این معنی است که اصل آن را قبول داشتند و از وقت آن سؤال می‌کردند، بلکه این سؤال مقدمه‌ای است برای انکار اصل قیامت، درست مثل اینکه کسی می‌گوید فلان شخص از سفر می‌آید و هنگامی که طول کشید و نیامد دیگری که منکر آمدن آن مسافر است می‌گوید: پس این مسافر کی خواهد آمد؟

در تفسیر این آیات این گونه آمده است که: «فجر» در لغت به معنای شکافتن است. (راغب اصفهانی، ماده فجر) و اینکه به انسان تبهکار، فاجر گفته می‌شود به این دلیل است که پرده دیانت را پاره کرده است؛ و «امام» ظرف مکان است که از باقیمانده زمان زندگی استعاره آورده شده است، و مراد از «لیفجر امامه» پیوسته گناه کردن در باقی مانده زندگی



است و «بل» نیز اضراب از پندار عدم رستاخیز و زنده کردن بعد از مرگ است. (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۲۰، ص ۱۶۶)

و جمله لَيْفَجُرْ أَمَامَهُ تعلیلی است که در جای معلل خود که همان تکذیب قیامت و زنده شدن بعد از مرگ باشد نشسته، و کلمه بل اعراض از این پندار و گمان است که بعث و احیایی بعد از موت نباشد.

می فرماید: نه، او گمان نمی کند که ما استخوانهایش را جمع نمی کنیم، بلکه می خواهد مسئله بعث را تکذیب کند تا به این وسیله پیش روی خود را در مدت عمرش باز کند، چون وقتی بعث و قیامتی نباشد، انسان چه داعی دارد با قید و بند تقوی و ایمان دست و پای خود را ببندد.

این آن معنایی است که سیاق آیه به آیه می دهد. در آیه شریفه می توانست به ضمیر انسان اکتفاء کند و بفرماید: بل یرید أن یفجر امامه - بلکه او می خواهد آزاد باشد، ولی کلمه انسان را آورد، تا در توییح و سرکوبی او مبالغه کرده باشد، و به همین منظور این کلمه را در این آیه و آیات بعد از آن، چهار بار تکرار کرد.

«يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» از ظاهر این آیه بر می آید که بیان جمله «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» باشد، در نتیجه می فهماند بیهوده نگفتیم بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ...، بلکه از سؤال او یعنی «أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» این معنا پیداست، و نیز پیداست که سؤالش سؤال تکذیب است، می خواهد بگوید اصلاً روز قیامتی نیست، نه اینکه به آن ایمان داشته باشد و بخواید از تاریخ وقوعش آگاه شود، چون اگر انسان سر تکذیب نداشته باشد، وقتی به سوی ایمان و تقوی دعوت می شود، و به چنین خبر عظیمی تهدید می گردد، و آیات بینات و ادله قاطعه هم بر صحت آن دعوت و آن تهدید دلالت می کند، باید از چنان خطری بر حذر شود و خود را به ایمان و تقوی مجهز نموده، آماده لقای آن روز گردد، حال چه اینکه آن روز نزدیک باشد و



چه دور، برای اینکه هر آنچه آمدنی و شدنی است نزدیک است، دیگر معنا ندارد بپرسد قیامت چه وقت قیام می کند، پس این سؤال جز به انگیزه تکذیب و استهزا نمی تواند باشد. (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۲۰، ص ۱۶۸)

در ادامه آیات از آیه ۷ تا ۱۳ خداوند در مقام پاسخگویی به این سوال که زمان آمدن قیامت کی خواهد بود بر میاید و به انها جواب میدهد:

نخست به حوادث قبل از رستاخیز یعنی تحول عظیمی که در دنیا پیدا می شود و نظام آن متلاشی می گردد اشاره کرده، می فرماید:

هنگامی که چشمها از شدت هول و وحشت به گردش درآید و مضطرب شود «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ» و زمانی که ماه بی نور و منخسف گردد «وَ خَسَفَ الْقَمَرُ».

برق از ماده برق (بر وزن فرق) در اصل به معنی روشنایی و برقی است که در میان ابرها ظاهر می شود، سپس به هر نوع روشنایی اطلاق شده، برق زدن چشمها که در این آیه به آن اشاره شده به معنی حرکت شدید و اضطراب آمیز آن از شدت هول و ترس است، بعضی نیز آن را به معنی ساکن شدن حدقه چشم و خیره نگاه کردن به یک نقطه که آن هم غالباً نشانه وحشت است تفسیر کرده اند، و شواهدی از اشعار عرب بر این معنی که برق زدن چشم به معنی تحیر است آورده اند، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۴-۱۳۸۷، ج ۲۵، ص ۲۸۷)

و زمانی که خورشید و ماه در یک جا جمع شوند «وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ».

در اینکه منظور از جمع ماه و خورشید چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند. گاه گفته اند: هر دو در کنار هم قرار می گیرند، و یا هر دو با هم از مشرق طلوع کرده در مغرب غروب می کنند؛ و گاه گفته اند هر دو در این صفت که نور خود را از دست می دهند جمع خواهند بود. (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰، ص ۳۹۵)



این احتمال نیز وجود دارد که ماه تدریجاً تحت تاثیر جاذبه خورشید به آن نزدیک و سرانجام به سوی آن جذب و جمع می شود، و هر دو بی فروغ می گردند. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۴-۱۳۸۷، ج ۲۵، ص ۲۸۸)

به هر حال در اینجا به دو قسمت از مهم ترین پدیده های انقلابی آخر جهان، یعنی بی نور شدن ماه، و جمع شدن خورشید و ماه با یکدیگر اشاره شده، که در آیات دیگر قرآن نیز کم و بیش اشاراتی به آن دیده می شود، مثلاً در آیه ۱ سوره تکویر می فرماید:

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»: هنگامی که خورشید تاریک گردد و می دانیم نور ماه از خورشید است، هنگامی که خورشید تاریک شود ماه نیز تاریک می گردد، در نتیجه کره زمین در ظلمت و تاریکی وحشتناکی فرو می رود.

به این ترتیب با یک انقلاب و تحول عظیم، جهان پایان می یابد سپس با تحول عظیم دیگری (با نفخه صور دوم که نفخه حیات است) رستاخیز انسان ها آغاز می گردد، و در آن روز انسان می گوید: راه فرار کجاست! «يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُغُ». (مفر اسم مکان است از فرار و بعضی احتمال داده اند مصدر بوده باشد، ولی این احتمال در اینجا بعید به نظر می رسد.)

آری انسانهای کافر و گنهگار که روز قیامت را تکذیب می کردند آن روز از شدت خجالت و شرم پناهگاهی می جویند، و از سنگینی بار گناه و ترس از عذاب راه فرار می طلبند، درست همانند این دنیا که وقتی مواجه با حادثه خطرناکی می شدند دنبال راه فرار می گشتند آنجا را نیز به اینجا قیاس می کنند! ولی به زودی به آنها گفته می شود هرگز چنین نیست، راه فرار و پناهگاهی در اینجا وجود ندارد «كَلَّا لَا وَزَرَ». (وزر (بر وزن قمر) در اصل معنی پناهگاه های کوهستانی و مانند آن است، و وزیر را از این جهت وزیر می گویند که در کارها به او پناه می برند و به هر حال در آیه مورد بحث به معنی هر گونه پناهگاه است)

بلکه قرارگاه نهایی همگان به سوی پروردگار است و جز او پناهگاهی وجود ندارد «إِلَى

رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ»



برای این آیه غیر از تفسیر فوق تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده‌اند از جمله اینکه: در آن روز حکم نهایی به دست خدا است. یا اینکه قرارگاه نهایی از بهشت و دوزخ به فرمان او است. یا اینکه استقرار برای محاکمه و حساب در پیشگاه او است. ولی با توجه به آیه بعد تفسیری را که انتخاب کردیم از همه مناسبتر است. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۴-۱۳۸۷، ج ۲۵، ص ۳۹۰)

بعضی معتقدند که این آیه از جمله آیاتی است که خط سیر تکامل ابدی انسان را بیان می‌کند، و در زمره آیاتی است که می‌گوید:

وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ بازگشت همه به سوی او است. (تغابن / ۳)

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق / ۶)

انسان تو با سعی و زحمت به سوی پروردگارت پیش می‌روی، و او را ملاقات خواهی کرد.

وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ « (نجم / ۴۲)

و اینکه همه به سوی پروردگارت باز می‌گردند.

به تعبیر روشتر انسان‌ها رهروانی هستند که از سر حد عدم حرکت کرده و تا به اقلیم وجود اینهمه راه را آمده‌اند، و در این اقلیم نیز رو به سوی وجود مطلق و هستی بی‌پایان خداوند در حرکتند، و هر گاه از مسیر اصلی و صراط مستقیم منحرف نشوند این حرکت تکاملی تا ابد ادامه خواهد یافت و هر روز وارد مرحله تازه‌ای از قرب خدا می‌شوند، اما اگر از مسیر خود منحرف شوند سقوط کرده و نابود خواهند شد.

سپس در ادامه در آیه ۱۳ همین سخن را نیز می‌افزاید:

«يُنَبِّئُوا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ»

در آن روز انسان را از تمام کارهایی که مقدم داشته یا مؤخر نموده است آگاه می‌سازند.



در اینکه منظور از این دو تعبیر چیست؟ تفسیرهای زیادی ذکر شده است:

نخست اینکه منظور اعمالی است که در حیات خود از پیش فرستاده، یا آثاری که بعد از مرگ از او باقیمانده، اعم از سنت نیک و بد که در میان مردم گذاشته و به آن عمل می‌کنند و حسنات و سیئاتش به او می‌رسد، و یا کتاب و نوشته‌ها، و بناهای خیر و شر، و فرزندان صالح و ناصالح، که آثارش به او می‌رسد. دیگر اینکه منظور اولین اعمالی است که بجا آورده، و آخرین اعمالی که در عمرش انجام داده است، و به تعبیر دیگر از تمام اعمالش با خبر می‌شود. دیگر اینکه اموالی را که پیش از خود فرستاده، و اموالی را که برای وارثان گذاشته است.

بعضی نیز گفته‌اند منظور گناهانی است که مقدم داشته، و اطاعتی است که مؤخر داشته است، یا بالعکس.

ولی از همه مناسبتر تفسیر اول است، به خصوص اینکه در حدیثی از امام باقر (ع) در تفسیر این آیه آمده است که فرمود:

«يُنَبِّؤُا بِمَا قَدَّمَ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ - وَ مَا آخَرَ مِمَّا سَنَّ مِنْ سُنَّةٍ لَيْسَتْ بِيَهَا مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّ كَانَ شَرًّا كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِهِمْ - وَ لَا يُنْقِصُ مِنْ وَزْرِهِمْ شَيْءٌ، وَ إِنْ كَانَ خَيْرًا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِمْ - وَ لَا يُنْقِصُ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ»

در آن روز به انسان خبر می‌دهند آنچه از خیر و شر را مقدم داشته، و آنچه مؤخر نموده است، از سنتهایی که از خود به یادگار گذارده، تا کسانی که بعد از او می‌آیند به آن عمل کنند، اگر سنت بدی بوده به اندازه گناه عمل کنندگان بر او خواهد بود، بی‌آنکه چیزی از گناه آنان بکاهد، و اگر سنت خیری بوده همانند پادشاهی آنها برای او خواهد بود بی‌آنکه چیزی از اجر آنها کاسته شود. (بحرانی، ۱۳۳۴، ج ۴، ص ۴۰۶)

در ادامه آیات می‌فرماید: گرچه خداوند و فرشتگان انسان را از تمام اعمالش آگاه



می‌کنند، ولی نیازی به این اعلام نیست، بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است و خود و اعضایش در آن روز بزرگ شاهد و گواه او هستند «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» هر چند در ظاهر برای خود عذرهایی بتراشد «وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ».

این آیات در حقیقت همان چیزی را می‌گویند که در آیات دیگر قرآن در باره گواهی اعضای انسان بر اعمال او آمده است، مانند آیه ۲۰ سوره فصلت که می‌گوید:

«شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌های تنشان به آنچه انجام می‌دادند گواهی می‌دهند و آیه ۶۵ سوره یس که می‌فرماید:

«وَتَكَلَّمْنَا أَيُّدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»

دست‌های آنها با ما سخن می‌گویند، و پاهایشان به اعمالی که انجام داده‌اند گواهی می‌دهند! بنا بر این در آن دادگاه بزرگ قیامت بهترین گواه بر اعمال انسان، خود اوست، چرا که او از همه بهتر از وضع خویشتن آگاه است، هر چند خداوند برای اتمام حجت گواهان زیاد دیگری نیز برای او قرار داده است.

بصیرة هم معنای مصدری دارد (بینایی و آگاهی) و هم معنی وصفی «شخص آگاه» و لذا بعضی آن را به معنی حجت و دلیل و برهان که آگاهی بخش است تفسیر کرده‌اند. (بنا بر احتمال اول تاء آن مصدری است، و بنا بر احتمال دوم تاء تانیث است به خاطر اینکه انسان در اینجا به معنی جوارح یا به معنی نفس است که تانیث مجازی دارد، و بعضی نیز آن را تاء مبالغه می‌دانند که خبر از شدت آگاهی انسان بر خویشتن می‌دهد.)

معاذیر جمع معذرت در اصل به معنی پیدا کردن چیزی است که آثار گناه را از بین ببرد که گاهی عذر واقعی است، و گاه صوری و ظاهری، بعضی نیز گفته‌اند: معاذیر جمع معذار به معنی پرده و پوشش است، طبق این تفسیر معنی آیه چنین می‌شود: انسان بر خویشتن



آگاهی دارد هر چند پرده‌ها بر اعمال خود بیفکند، و کارهای خویش را مستور دارد، ولی تفسیر اول مناسبتر است.

به هر حال حاکم بر حساب و جزا در آن روز بزرگ کسی است که هم از اسرار درون و برون آگاه است، و هم خود انسان را حسابگر اعمال خویش قرار می‌دهد، همانگونه که در آیه ۱۴ سوره اسراء آمده:

«اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»

نامه اعمال را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خویش باشی! گرچه آیات مورد بحث همگی درباره معاد و قیامت سخن می‌گویند، ولی مفهوم آن گسترده است، عالم دنیا را نیز شامل می‌شود، در اینجا نیز مردم از حال خود آگاهند، هر چند گروهی با دروغ و پشت هم اندازی و ظاهرسازی و ریاکاری چهره واقعی خویش را مکتوم می‌دارند. لذا در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) آمده است که فرمود:

«مَا يَصْنَعُ أَحَدُكُمْ أَنْ يُظَهِّرَ حَسَنًا وَيُسِرَّ سَيِّئًا أَلَيْسَ يَرْجِعُ إِلَىٰ نَفْسِهِ فَيَعْلَمُ أَنَّ «بَلِ

الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» [إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَحَّتْ [صَلَحَتْ] قَوِيَتْ الْعَلَانِيَةَ»

هرگاه یکی از شما ظاهر خود را بیاراید اما در پنهانی بد کار باشد چه می‌تواند انجام دهد؟ آیا هنگامی که به خویشتن مراجعه کند نمی‌داند که اینگونه نیست؟ همانگونه که خداوند سبحان می‌فرماید: بلکه انسان به خویشتن آگاه است، هنگامی که باطن انسان صالح گردد ظاهر او نیز تقویت می‌شود. (طبرسی، ۱۴۲۵ق، ج ۱۰، ص ۳۹۶)

و در احادیث روزه مریض نیز آمده است که یکی از یاران امام صادق (علیه‌السلام) سؤال کرد: مَا حَدُّ الْمَرَضِ الَّذِي يُفْطِرُ صَاحِبَهُ؟ میزان آن بیماری که مجوز افطار است، چیست؟ امام در جواب فرمود: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يُطِيقُ؛ انسان از وضع خود آگاه‌تر است



و بهتر می‌داند چه اندازه توانایی دارد. (همان، (این حدیث را مرحوم صدوق در من لا یحضر در کتاب صیام نیز آورده است- ج ۲، ص ۱۳۲، باب حد المرض الذی یفطر صاحبه حدیث (۱۹۴۱)
پس انسان با اینکه علم به اعمال خود دارد ولی باز به خاطر وجود منافع شخصی منکر آن‌ها می‌شود و عذر و بهانه برای آنها می‌آورد.

۳. دل‌بستن به دنیا

سومین دلیل انکار، علاقه به دنیاست که از جمله مهم‌ترین ادله است که در آیه ۲۰ به آن اشاره می‌کند.

«كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»

هرگز چنین نیست (که شما می‌پندارید!) بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید.»
در این آیات بار دیگر به ادامه بحث‌های مربوط به معاد باز می‌گردد، ویژگی‌های دیگری را از قیامت، و همچنین علل انکار معاد را بیان می‌کند، می‌فرماید: چنان نیست که دلایل معاد مخفی باشد و نتوانید به حقانیت آن پی ببرید، بلکه در حقیقت شما این دنیای زودگذر را دوست دارید
«كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ».

همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده‌اند:

«حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۷، ص ۲۳۹)

دوستی دنیا، ریشه و منشأ تمام خطاها و لغزش‌هاست.

مان‌گونه که می‌بینیم، مقام‌پرستی‌ها، اختلاس‌ها، دزدی‌ها و... همه بر اثر دوستی دنیاست و همین موجب می‌شود که قیامت را انکار کند تا به لذات دنیویش برسد.

دلیل اصلی انکار معاد شک در قدرت خداوند و جمع‌آوری عظام رمیم و خاک‌های پراکنده نیست، بلکه علاقه شدید شما به دنیا، و شهوات و هوسهای سرکش می‌شود که هر گونه



مانع و رادعی را از سر راه خود بر دارید، و از آنجا که پذیرش معاد و امر و نهی الهی، موانع و محدودیتهای فراوانی بر سر این راه ایجاد می کند، لذا به انکار اصل مطلب برمی خیزید، و آخرت را به کلی رها می سازید.

همانگونه که قبلاً نیز گفتیم یکی از علل مهم گرایش به مادیگری و انکار مبدأ و معاد کسب آزادی بی قید و شرط در برابر شهوات و لذات، و هر گونه گناه، می باشد، نه تنها در گذشته که در دنیای امروز نیز این معنی به صورت آشکارتری صادق است.

این دو آیه در حقیقت تأکیدی است بر آنچه در آیات قبل گذشت که می فرمود:

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ - يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»

۴. فراموشی آخرت

بر اساس آیهی ۲۱ سورهی مبارکهی قیامت «وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ» و آخرت را رها می - کنید. «یکی از اساسی ترین عواملی که سبب گناه و سرچشمهی انحراف در انسان هاست، به فراموشی سپردن قیامت و دادگاه عدل الهی است و این فراموشی قیامت، موجب می شود که خداوند با آنان همچون فراموشکاران، معامله کند؛ یعنی لطف و رحمت خویش را از آنها قطع می نماید:

«وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوِكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»

(جائیه/۳۴)

و به آن ها گفته می شود: امروز شما را فراموش می کنیم همان گونه که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید؛ و جایگاه شما دوزخ است و هیچ یآوری ندارید.

فراموشی در عربی معادل نسیان است و نسیان که از مادهی نسی است، در لغت به معنای

از یاد بردن و فراموش کردن چیزی است که قبلاً در ذهن بوده است؛ (فراهیدی، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۷،



ص ۳۰۴) طبق این معنا، نسیان ضد ذکر و حفظ می‌باشد. (ابن منظور، ۱۹۸۵، ج ۱۵، ص ۳۲۲) برای نسیان چند معنای مجازی نیز ذکر کرده‌اند؛ از جمله: بی‌اعتنائی و ترک کردن (زمخشری، ۱۹۹۲، ص ۶۳۱) که در کلام عرب استعمال نسیان در معنای اخیر شایع است. (ابن عاشور، ۱۴۲۰ ه.ق، ج ۶، ص ۹۷) فراموشی در اصطلاح قرآنی غالباً به معنای بی‌اعتنایی به خدا و اوامر او اطلاق می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۷، ص ۸۹)

در قرآن کریم واژه‌ی نسیان ۴۵ بار با اشکال مختلف به کار رفته که ۳۷ مورد آن درباره‌ی انسان بوده است.

لذا یکی از گرفتاری‌های انسان‌ها در زندگی دنیا، فراموش کردن عالم آخرت است که قرآن در این زمینه می‌فرماید:

«الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ

هذا...» (اعراف/۵۱)

کسانی که دین و آیین خود را سرگرمی و بازیچه گرفتند؛ و زندگی دنیا آنان را مغرور ساخت؛ امروز ما آن‌ها را فراموش می‌کنیم، همان گونه که آن‌ها دیدار چنین روزی را فراموش کردند...

منظور از فراموشی آخرت در این آیات، بی‌اعتنایی به آخرت و ترک آن است. (طبرسی، ۱۴۲۵ق، ج ۹، ص ۱۲۱) لذا به فراموشی سپردن برپایی دادگاه الهی در قیامت، سرچشمه‌ی انواع آلودگی‌ها بوده و موجب فراموشی آن‌ها از ناحیه‌ی خداوند می‌شود؛ در نتیجه هرگونه راه نجات بر آن‌ها بسته شده و جز سقوط در آتش دوزخ راهی ندارند. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۳۷۸)

همانگونه که مشاهده می‌کنیم فراموشی حساب پس دادن قیامت، موجب بسیاری از ولنگاری‌ها و در نتیجه انکار و تکذیب قیامت است:



«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (روم/ ۱۰)

سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و پیوسته آن را مسخره می نمودند.

بنابراین یاد معاد یکی از عوامل مؤثر در وارستگی انسان است؛ زیرا انسان بیدار همه ی اعمالش را تحت مراقبت ویژه قرار می دهد و سعی دارد تا تمام اعمالش را بر خشنودی خداوند استوار ساخته، در نتیجه در مدار شهوات، آرزوهای باطل و هوس های شیطانی گرفتار نگردد.

یکی از عواملی که باعث فراموشی در انسان می باشد، شیطان است. اصولاً سلاح شیطان برای گمراه کردن و وادار کردن مردم به فراموشی از یاد خداوند و به طور کلی فراموش کردن خیر و مصلحت بندگان، همان نفوذ و تأثیر او در وجود انسان ها از طریق انگیزه و شهوات خودشان بوده که اساساً این یک نقطه ی ضعف در سرشت بشر است و ناشی از علاقه ی طبیعی انسان به اشیاء انگیزه ها و رسیدن به لذایذ دنیوی است. شیطان اصولاً از همین طریق بر همه مسلط می شود؛ یعنی ابتدا خواسته های مختلفی را در وجود بشر می انگیزد و بعد به دنبال آن کشانده و در نتیجه از یاد خدا بازمی دارد. (نجاتی، ۱۳۶۷، ص ۲۷۶)

عامل بعدی که به عنوان زمینه ساز فراموشی در قرآن ذکر شده، زیاد بودن نعمت های مادی و غرق شدن در آن است: (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۱۵، ص ۱۹۱)

«قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ

حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا» (فرقان/ ۱۸)

(در پاسخ) می گویند: منزهی تو! برای ما سزاوار نبود که غیر از تو اولیایی برگزینیم، ولی آنان و پدرانشان را از نعمت ها برخوردار نمودی تا این که (به جای شکر نعمت) یاد تو را فراموش کردند و همگی تباه و هلاک شدند.



مشرکان بجای این که رازق این نعمت‌ها را بشناسند و به شکر و طاعتش پردازند، در گرداب غفلت و غرور فرو رفتند، خدا و روز قیامت را به دست فراموشی سپردند؛ بنابراین زندگی مرفه برای جمعیتی کم ظرفیت و سست ایمان، از یک سو غرورآفرین است؛ چرا که وقتی به نعمت فراوان برسند، خود را گم کرده و خدا را فراموش می‌نمایند! و از سویی دیگر دنبال آزادی مطلق بوده و هیچ محدودیتی در کامجویی از لذائذ دنیوی ندارند و تمام قید و بندهایی از قبیل حلال، حرام، مشروع و نامشروع که آن‌ها را از رسیدن به اهدافشان منع می‌کند، کنار گذاشته و نمی‌خواهند در برابر قوانین و مقررات دینی سر تعظیم فرود آورند و روز حساب و جزا را بپذیرند. ضمناً در آیه‌ی شریفه بر مرفه بودن زندگی نیاکان آن‌ها نیز تکیه شده؛ زیرا هنگامی که انسان از کودکی در ناز و نعمت پرورش بیابد، طبیعی است که میان خود و دیگران جدایی و امتیاز می‌بیند و به آسانی حاضر نیست که منافع مادی و زندگی مرفه خود را از دست بدهد. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۴-۱۳۸۷، ج ۱۵، ص ۴۶)

فراموشی خدا و حکمت و فلسفه‌ی زندگی، آثار و پیامدهایی را در دنیا و آخرت به دنبال دارد که در قرآن به آن‌ها پرداخته شده تا انسان‌ها بتوانند با شناخت این آثار از عوامل ایجادی فراموشی منفی و زیانبار یعنی فراموشی از خدا و معاد پرهیز کنند و در مسیر خدا و فلسفه آفرینش حرکت کنند و زندگی خود را سامان دهند.

از مهم‌ترین آثاری که برای فراموشی انسان در دنیا مطرح شده است، می‌توان به خود فراموشی (حشر/ ۱۹)، فسق و فجور، (حشر/ ۱۹)، ترویج زشتی‌ها و منکرات (توبه/ ۷۶)، ترک انفاق و کمک مالی و مادی به دیگران (توبه/ ۷۶)، ممانعت از معروف و کارهای پسندیده (توبه/ ۷۶)، عدم بهره‌مندی از هدایت‌های الهی (کهف/ ۲۴)، بروز تنگناهای مالی (طه/ ۱۲۴) و مانند آن اشاره کرد.

کسانی که گرفتار فراموشی خدا و معاد در دنیا هستند، در آخرت نابینا محسور می‌شوند. (طه/

۱۲۴) و دوزخ را برای خود می‌خرند و به شقاوت ابدی دچار می‌شوند. (فرقان/ ۱۸)



عذاب دائمی (توبه/ ۶۷ و ۶۸)، گرفتاری به نفرین و لعن الهی (توبه/ ۶۷ و ۶۸)، قرار گرفتن در زمره اصحاب آتش جهنّم (حشر/ ۱۹ و ۲۰)، محرومیت از ثواب و خیر آخرت (توبه/ ۶۷ و ۶۸)، دوری آنان از رحمت خداوند (توبه/ ۶۷ و ۶۸)، هلاکت در دنیا و آخرت (فرقان/ ۱۸) و مانند آن از جمله آثار اخروی فراموشی خداوند است.

بسیاری از مردم چنان سرگرم دنیا و مادیات شده و به بازی کودکانه تکاثر مشغول و مدهوش قدرت و ثروت گشته اند که خدا و فلسفه زندگی را فراموش کرده اند و گمان نمی کنند که برای این دنیا با همه زیبایی و نعمت‌هایش پایانی است و انسان می‌بایست خود را برای ابد آماده کند. این گونه است که هر روز با هر حيله و فریبی می‌کوشند تا قدرت و ثروت بیشتری گرد آورد و با چاپلوسی و نفاق بر سفره ستمگران و مستکبران و زراندوزان بنشینند تا لقمه‌ای از ننگ در گلو فرو برده و شقاوت ابدی را به جان بخرند.

خداوند بارها به انسان هشدار می‌دهد که اهل ذکر باشند و دمی از حالت ذکر بیرون نروند تا گرفتار نسیان و غفلت نشده و برای خود بدبختی و شقاوت ابدی را رقم نزنند. همه آیات قرآن و همه مصیبت‌ها و بلاها در زندگی و همه اعمال عبادی و اعمال صالح برای این مطرح می‌شود و بوجود می‌آید تا انسان، غافل و ناسی نشود و نانی که می‌خورد بداند که به چه هدفی می‌خورد؟

در ادامه به تبیین و تفسیر آیاتی می‌پردازیم که بی ارتباط با اصل بحث ما نیست و ما در اینجا به صورت اجمالی به آن می‌پردازیم. در این آیات به آثار اعتقاد و عدم اعتقاد به معاد در دنیا و آخرت می‌پردازیم.

ب. آثار اخروی اعتقاد به معاد

ابتدا قرآن به حالت مؤمنان اشاره می‌کند که در روز قیامت چه حالی دارند.

«وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ».



در این آیات به بیان حال مؤمنان نیکوکار، و کافران بدکار، در آن روز پرداخته، چنین می‌گوید:

صورت‌هایی در آن روز شاداب و خندان و نورانی و زیبا است «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ».

ناصره از ماده «ناصره» به معنی شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می‌دهد که توأم با سرور و زیبایی و نورانیت است، یعنی رنگ رخساره آنها از وضع حالشان خبر می‌دهد که چگونه غرق نعمت‌های الهی شده‌اند، در حقیقت این شبیه چیزی است که در آیه ۲۴ سوره مطففین آمده: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» در صورت‌های آنها (بهشتیان) شادابی نعمت را مشاهده می‌کنی.

این از نظر پادشاه‌های مادی، و اما در مورد پادشاه‌های روحانی آنها می‌فرماید:

آنها فقط به ذات پاک پروردگارشان می‌نگرند! «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»

نگاهی با چشم دل و از طریق شهود باطن، نگاهی که آنها را مجذوب آن ذات بی‌مثال، و آن کمال و جمال مطلق می‌کند، و لذتی روحانی و توصیف ناپذیر به آنها دست می‌دهد که یک لحظه آن از تمام دنیا و آنچه در دنیا است برتر و بالاتر است! توجه داشته باشید که مقدم شدن الی ربها بر ناظره افاده حصر می‌کند، یعنی تنها به او می‌نگرند، و نه به غیر او؛ و اگر گفته شود بهشتیان مسلماً بغیر او نیز نگاه می‌کنند، می‌گوئیم:

اگر به غیر او نگاه می‌کنند همه را آثار او می‌بینند، و نگاه کردن به اثر، نگاه به مؤثر است، و به تعبیر دیگر در همه جا او را می‌بینند، و در همه چیز قدرت و جلال و جمال او را تماشا می‌کنند، لذا توجه به نعمتهای بهشتی نیز آنها را از نظر به ذات خداوند غافل نمی‌کند.

(مکارم شیرازی، ۱۳۵۴-۱۳۸۷، ج ۲۵، ص ۳۰۳)

به همین دلیل در بعضی از روایات که در تفسیر این آیه آمده است می‌خوانیم:



آنها نظر به رحمت خداوند و نعمت او و ثواب او می کنند. (حویزی ۱۳۸۳ق، ج ۵، ص ۴۶۴-۴۶۵) چرا که نگاه به اینها نیز نگاه به ذات مقدس او است.

ج. آثار عدم اعتقاد به معاد

۱. آثار اخروی

در این آیات به جایگاهی که منکران مسئله معاد که مستحق ان جایگاه می باشند می-پردازد.

«وَوُجُوهُ يُومِتُونَ بِأَسِرَةٍ * تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ»

و در نقطه مقابل این گروه مؤمنان گروهی هستند که صورت‌هایشان، عبوس و در هم کشیده است. «وَوُجُوهُ يُومِتُونَ بِأَسِرَةٍ»

باسرة از ماده بسر(بر وزن نصر) به معنی چیز نارس و کار قبل از موعد است، (انیس، ۱۹۰۸م، ذیل کلمه بسر)

و لذا به میوه کال نخل، بسر(بر وزن عسر) گفته می شود، و سپس به درهم کشیدن صورت و عبوس بودن اطلاق شده است، از این جهت که عکس العملی است که انسان قبل از فرا رسیدن رنج و عذاب و ناراحتی اظهار می دارد.

به هر حال آنها وقتی که نشانه‌های عذاب را می نگرند، و نامه‌های اعمال خویش را خالی از حسنات، و مملو از سیئات، مشاهده می کنند، سخت پریشان و محزون و اندوهگین می شوند، و چهره در هم می کشند. آنها می دانند عذابی سخت که پشت آنها را در هم می شکند در باره آنها انجام خواهد شد. «تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ».

بسیاری از مفسران معتقدند که ظن در اینجا به معنی علم است، یعنی آنها یقین به چنین



عذابی پیدا می‌کنند، در حالی که بعضی گفته‌اند: ظن در اینجا به همان معنی اصلی یعنی گمان می‌باشد، البته آنها اجمالاً یقین دارند عذاب می‌شوند اما نسبت به چنین عذاب کمرشکن گمان دارند.

فاقره از ماده فقره (بر وزن ضربه) و جمع آن فقار به معنی مهره‌های پشت است، (انیس، ۱۹۰۸م، ذیل کلمه فقره) بنا بر این فاقره به حادثه سنگینی می‌گویند که مهره‌های پشت را در هم می‌شکند، و فقیر را از این رو فقیر گفته‌اند که گویی پشتش شکسته است.

به هر حال، این تعبیر کنایه از انواع مجازاتهای سنگینی است که در دوزخ در انتظار این گروه است، این گروه انتظار عذابهای کمرشکن را می‌کشند در حالی که گروه سابق در انتظار رحمت پروردگار، و آماده لقای محبوبند اینها بدترین عذاب را دارند، و آنها برترین نعمت جسمانی و موهبت و لذت روحانی را.

۲. آثار دنیوی

اولین اثر دنیوی آن در این آیات در موقع مرگ و جان دادن ظاهر می‌شود که در آیات ۲۶ تا ۳۰ به آن اشاره شده است.

«وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالتَّفْتُّ السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»

در ادامه بحثهای مربوط به جهان دیگر و سرنوشت مؤمنان و کافران، در این آیات سخن از لحظه دردناک مرگ است که دریچه‌ای است به سوی جهان دیگر. می‌فرماید: چنین نیست، او هرگز ایمان نمی‌آورد تا زمانی که جان به گلوگاهش برسد «كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ».

آن روز است که چشم برزخی او باز می‌شود، حجابها کنار می‌رود، نشانه‌های عذاب و کیفر را می‌بیند، و به اعمال خود واقف می‌شود، و در آن لحظه ایمان می‌آورد، ولی ایمانی که



هرگز مفید به حال او نخواهد بود.

تراقی جمع ترقوه به معنی استخوانهایی است که گرداگرد گلو را گرفته است، و رسیدن جان به گلوگاه، کنایه از آخرین لحظات عمر است، زیرا هنگامی که روح از بدن بیرون می‌رود، اعضای که فاصله بیشتری از قلب دارند (مانند دست و پاها) زودتر از کار می‌افتند، گویی روح تدریجا خود را از بدن بر می‌چیند تا به گلوگاه برسد.

در این هنگام اطرافیان او سراسیمه و دستپاچه به دنبال راه نجاتی می‌گردند و گفته می‌شود، آیا کسی هست که بیاید و این بیمار را از مرگ نجات دهد «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ».

این سخن را از روی عجز و یاس و بیچارگی می‌گویند، در حالی که می‌دانند کار از کار گذشته است، و از دست طبیب نیز کاری ساخته نیست.

راق از ماده رقی (بر وزن نهی) و رقیه (بر وزن خفیه) به معنی بالا رفتن است، این واژه (رقیه) به اوراد و دعاهایی که موجب نجات مریض می‌شود اطلاق گردیده، به خود طبیب از آنجا که بیمار را رهایی می‌بخشد و نجات می‌دهد نیز راقی گفته‌اند، بنا بر این مفهوم آیه چنین است که اطرافیان مریض، و گاه خود او، از شدت ناراحتی صدا می‌زند آیا طبیعی پیدا می‌شود؟

آیا کسی هست که دعائی بخواند و این بیمار رهایی یابد؟! بعضی نیز گفته‌اند معنای آیه این است که چه کسی از فرشتگان روح او را قبض می‌کند و بالا می‌برد؟ آیا فرشتگان عذاب، یا فرشتگان رحمت؟! و بعضی افزوده‌اند از آنجا که فرشتگان الهی از گرفتن و بالا بردن روح چنین انسان بی‌ایمانی کراهت دارند ملک الموت می‌گوید: کیست که روح او را بگیرد و بالا برد؟

ولی تفسیر اول از همه صحیحتر و مناسبتر است.



در آیه بعد به یاس کامل محتضرا اشاره کرده، می‌گوید: در این حال او از زندگی به طور مطلق مایوس شده، و یقین به فراق و جدایی از دنیا پیدا می‌کند «وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ».

و ساق پاها به هم پیچیده می‌شود و لحظه مرگ فرا می‌رسد «وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ». این به هم پیچیدگی، یا به خاطر شدت ناراحتی جان دادن است، یا در نتیجه از کار افتادن دست و پا و بر چیده شدن روح، از آنها.

برای این آیه تفسیرهای دیگری نیز نقل شده است، از جمله در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم:

«أَلْتَفَّتِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ». (کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۹۳ ترجمه «دنیا به آخرت پیچیده می‌شود») و

در تفسیر علی بن ابراهیم نیز همین معنی آمده است. (حویزی، ۱۳۸۳ق، ج ۵، ص ۴۶۵)

بعضی نیز گفته‌اند: منظور به هم پیچیدن شدائد مرگ با شدائد قیامت است. (طبرسی،

۱۴۲۵ق، ج ۱۰، ص ۴۰)

ظاهر این است که همه اینها به همان معنی که از امام باقر (علیه‌السلام) نقل شده باز می‌گردد.

این تفسیر از اینجا گرفته شده که یکی از معانی «ساق» در لغت عرب، حادثه شدید و مصیبت و بلای عظیم است؛ و بعضی نیز گفته‌اند: منظور به هم پیچیدن ساق پاها در کفن است.

البته این تفسیرها تضادی با هم ندارند، و می‌تواند همه آنها در معنی آیه جمع باشد.

و در آخرین آیه مورد بحث می‌فرماید: مسیر همه خلائق در آن روز به سوی دادگاه پروردگار تو است «إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ».

آری همه به سوی او باز می‌گردند و در دادگاه عدل او حاضر می‌شوند و تمام خطوط به او



منتهی خواهد گشت.

این آیه هم تأکیدی بر مسئله معاد و رستاخیز عمومی بندگان است، و هم می تواند اشاره‌ای به جهت‌گیری حرکت تکاملی خلاق به سوی ذات پاک او که ذاتی است بی‌نهایت از هر جهت، بوده باشد. دومین اثر آن خالی بودن دست منکران هنگام مرگ و سفر به آخرت است که در آیات ۳۱ تا ۳۵ به آن اشاره می کند.

«فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى* وَ لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى* ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى* أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ* ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ*»

همه ضمیرها به انسان نامبرده در جمله «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ...» بر می گردد، و مراد از اینکه فرمود: نه تصدیق کرد و نه نماز خواند، تصدیق دعوت حقی است که قرآن کریم متضمن آن است، و مراد از نماز نخواندن این است توجه به بندگی و عبادت که همان نماز و عمود دین است به خدای تعالی نکرد.

نخست می فرماید: این انسان منکر معاد هرگز ایمان نیاورد و آیات خدا را تصدیق نکرد و برای او نماز نگذارد «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى».

بلکه راه تکذیب را پیش گرفت و به فرمان خدا پشت کرد «وَلَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى». منظور از جمله فَلَا صَدَقَ عدم تصدیق قیامت و حساب و جزا و آیات الهی و توحید و نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) است، ولی بعضی آن را اشاره به ترک انفاق و صدقه از ناحیه کافران دانسته‌اند، به قرینه ذکر آن در کنار نماز. ولی آیه دوم به خوبی گواهی می دهد که نقطه مقابل این تصدیق، تکذیب است، بنا بر این تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۴-۱۳۸۷، ج ۲۵، ص ۳۱۵)

در آیه بعد می افزاید: سپس او به سوی خانواده خود بازگشت، در حالی که متکبران راه



می‌رفت. «ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى»

او به گمان اینکه با بی‌اعتنایی و تکذیب پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و آیات الهی، پیروزی مهمی به دست آورده، از باده غرور و تکبر سرمست بود، و به سراغ خانواده خود می‌آمد تا طبق معمول مسائل افتخار آمیز را که در خارج خانه رخ داده برای آنها بازگو کند، حتی راه رفتنش و حرکت اعضاء پیکرش همگی بیانگر این کبر و غرور بوده.

«یتمطی» از ماده «مطط» در اصل به معنی پشت است و «تمطی» به معنی کشیدن پشت از روی بی‌اعتنایی و غرور، و یا کسالت و بی‌حالی است، و در اینجا منظور همان معنی اول است.

بعضی نیز آن را از ماده «مط» (بر وزن خط) به معنی کشیدن پا یا سایر اعضای بدن به هنگام اظهار بی‌اعتنایی یا کسالت می‌دانند، ولی اشتقاق آن از «مطط» با ظاهر لفظ مناسبتر است.

به هر حال این معنی شبیه چیزی است که در آیه ۳۱ سوره مطففین آمده است:

«وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ»

هنگامی که آنها به سوی خانواده‌های خود بازمی‌گردند از روی استهزا درباره مؤمنان سخن می‌گویند.

سپس اینگونه افراد بی‌ایمان را مخاطب ساخته، و به عنوان تهدید می‌گوید: عذاب الهی برای تو شایسته‌تر است، شایسته‌تر! «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» باز هم عذاب الهی برای تو شایسته‌تر است، شایسته‌تر «ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ»

در روایات آمده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دست ابو جهل را گرفت (و طبق بعضی از روایات گریبان او را گرفت) و فرمود:



«أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ»

ابو جهل گفت: مرا به چه چیز تهدید می‌کنی، نه تو می‌توانی و نه پروردگارت می‌تواند به من زبانی برساند، من قدرتمندترین افراد این سرزمین هستم، اینجا بود که همین جمله‌ها بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به صورت آیات قرآنی نازل شد. (طبرسی، ۱۴۲۵ق، ج ۱۰، ص ۴۰۱)



منابع و مأخذ

* **قرآن کریم**، ترجمه: ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابراهیم، انیس، فرهنگ معجم الوسیط، مترجم محمد بندریگی، بی‌جا، منتصر عبدالحدید، م، ۱۹۰۸م.
۲. ابن عاشور، محمدین طاهر، تفسیر التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۰ق.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۵.
۴. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، چاپ محمودبن جعفر موسوی زرنندی، ۱۳۳۴.
۵. حویزی، عبدعلی، نور الثقلین، قم، مطبعه العلمیه، ۱۳۸۳ق.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، تهران، المکتبه الاسلامیه، بی‌تا.
۷. زمخشری، محمودبن عمر، اساس البلاغه، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۲م.



۸. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: محمد باقر موسوی همدانی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ق.

۹. (...)، (...)، مجمع البیان، ترجمه: علی کرمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۵ق.

۱۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه.ق.

۱۱. مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۵.

۱۲. (...)، (...)، پیام قرآن، قم، مدرسه امیر المومنین، ۱۳۶۸.

۱۳. (...)، (...)، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۴ - ۱۳۸۷.

۱۴. نجاتی، محمد عثمان، قرآن و روان شناسی، مشهد، آستان قدس رضوی - بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۷.

۱۵. محمد بن یعقوب، کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۹۳ ترجمه «دنیا به آخرت پیچیده می شود»

